

ملیکا عبداللهی و مادرش، تاکنون ۳ کتاب درباره جشن های ایرانی برای کودکان منتشر کرده اند

فرهنگ قدیم در دامن نسل جدید



راه تجربه

فهیمة شهری داشت در فضای مجازی می چرخید که فستیوال جشن آب در ارمنستان توجهش را جلب کرد. از این مراسم خوشش آمده بود و با خودش می گفت چرا مادر ایران، چنین برنامه هایی نداریم. ذهن ملیکا این قدر درگیر این موضوع بود که موجب شد جست و جویهای اینترنتی را ادامه دهد. او فهمید در ایران باستان، جشن زیبایی «آب پاشونک» برپای شده اما امروزه تا حد زیادی به فراموشی سپرده شده است. این نوجوان محله فرهنگیان تصمیم گرفت درباره این رسم یک داستان کودکان بنویسد و آن را تبدیل به کتاب کند تا افراد بیشتری با این آیین قدیمی آشنا شوند. حاصل آن شده است کتابی با نام «جشن آب پاشونک» که امسال به چاپ رسید. طراحی ها و کارهای گرافیکی کتاب های او را مادرش اسما برومند انجام می دهد. ملیکا عبداللهی شانزده ساله تاکنون با کمک مادرش سه کتاب به چاپ رسانده است.



بعد که بیشتر جست و جو کردم، دیدم مادر ایران باستان، جشن آب پاشونک را داشته ایم که به منظور شکرگزاری انجام می شده است اما الان کمتر کسی از آن اطلاع دارد. خودم و مادرم هم از آن اطلاع نداشته ایم.

او تعریف می کند: آن موقع پسر خاله من شش هفت ساله بود و بین آداب و رسوم مختلف، فقط درباره عید نوروز و جشن یلدا مطالب مختصری می دانست که البته آن هم خیلی کم بود. برای همین تصمیم گرفتم داستانی کودکانه درباره جشن آب پاشونک بنویسم تا بچه ها را با این رسم زیبای قدیم آشنا کنم.

کرد و گفت «حالا که متن به این خوبی نوشتی، بیایم مطالب آن، نقاشی کنیم تا جذاب تر شود.»

اسما برومند، مادر ملیکا، در رشته گرافیک تحصیل کرده است و با این اطلاعات، شروع به صفحه آرایی و طراحی داستان دخترش کرد. مادر این کار را با هدف تشویق او به نویسندگی انجام داد و خیلی خوب به هدش رسید، به طوری که بعد از این، دغدغه چاپ کتاب در ذهن ملیکا به وجود آمد.

ملیکا ادامه می دهد: کلاس نهم که بودم، در فضای مجازی، عکس های فستیوال جشن آب در ارمنستان، توجهم را جلب کرد.

در جست و جوی یک رسم باستانی

ملیکا و مادرش یک تیم دو نفره هستند. ملیکا می نویسد و مادرش طراحی می کند. نوشتن برای ملیکا از زنگ انشا شروع شد. او تعریف می کند: همیشه زنگ انشا را دوست داشتم و انشا هایم چند صفحه می شد. کلاس ششم دبستان بودم که معلممان گفته بود انشایی با موضوع زمستان و عید نوروز بنویسیم. این بار هم مثل دفعات قبل متنم طولانی شد و اسمش را هم گذاشتم «عمو نوروز، سین هفتم کجاست؟». وقتی آن را برای مادرم خواندم، خیلی تشویقم

تقویت خودباوری در کودکان

مادر ملیکا حدود شش سال است که در مقطع ابتدایی تدریس می کند. او کتاب ها و داستان های دخترش را در کلاس برای دانش آموزان خودش می خواند. این معلم تعریف می کند: وقتی بچه ها متوجه می شوند این کتاب ها را یک نوجوان نوشته خیلی برایشان جالب است و خودشان را بیشتر باور می کنند.

او می گوید: دو سال است که از دانش آموزانم می خواهم داستان بنویسند و با موضوع آن ها نقاشی بکشند. بعد هم داستان های برتر را در کتابخانه مدرسه می گذاریم تا بقیه بچه ها ببینند. به گفته او این رویکرد باعث شده است خیلی از بچه ها نسبت به نویسندگی علاقه مند و استعدادشان هویدا شود. او تعریف می کند: در این مدت، موارد متعددی بوده است که به عنوان مثال مادری آمده و به من گفته اصلا فکر نمی کرده فرزندش در زمینه نویسندگی و نقاشی استعداد داشته باشد اما حالا وارد این عرصه شده است.

پرت شدن به گذشته

مادر ملیکا از این ایده خیلی استقبال کرد و با اشتیاق تمام به خلق تصاویر داستان پرداخت. وقتی آن را برای چاپ به انتشارات خاتم بردند، آنجا هم مورد استقبال قرار گرفت. اسما برومند تعریف می کند: هنگامی که مدیر انتشارات داستان را خواند، خیلی از آن خوشش آمد و گفت که احساس می کند به گذشته پرت شده است. این جمله برای من و ملیکا خیلی لذت بخش بود و احساس کردیم به هدفمان رسیده و توانسته ایم خواننده را با گذشته پیوند بزنیم. ملیکا کلاس هشتم که بود، تصمیم گرفت کتابی درباره جشن یلدا بنویسد. او می گوید: با بچه های کوچک تر یا هم سن و سال خودم که صحبت می کردم، می دیدم درباره این رسم هم اطلاعات چندانی ندارند: به همین دلیل آن را به عنوان موضوع یکی از داستان هایم انتخاب کردم. ملیکا با یاد پسر خاله اش می کند و می گوید: وقتی او داستان هایم را می خواند و مطالب آن توجهش را جلب می کرد، خوشحال می شدم و احساس می کردم توانسته ام توجه بچه ها را به آداب و رسوم و فرهنگ قدیم جلب کنم. این داستان و دو داستان دیگر ملیکا تا باستان امسال چاپ شد و مادر بزرگش اولین کتاب را از او خرید.

پلی به سمت موجودات جهش یافته

ملیکا اکنون دوست دارد قلمش را به سمت داستان های تخیلی ببرد. او می گوید: از وقتی وارد سن نوجوانی شدم، ترجیح می دهم برای نوجوانان داستان های تخیلی بنویسم. دو داستان هم در دست نوشتن دارم که یکی از آن ها برگرفته از بازی های کامپیوتری و درباره پسری است که روی ریل قطار حرکت می کند و داستان دیگرم درباره حیوانات جهش یافته است.

این ایده در زنگ فیزیک به ذهنش رسیده است. او در حالی که می خندد، تعریف می کند: سردرس فیزیک، استاد یک پل کشیده بود: همان جا ذهن من به سمت خیال پردازی رفت و با خودم گفتم اگر آن طرف پل حیوانات جهش یافته باشند و پل بشکند و حیوانات به این سمت بیایند، چه داستان های جالبی می تواند رقم بخورد.

ملیکا تصمیم دارد کتاب های بعدی اش را دوزبانه بنویسد: همچنین ایده فیلم نامه نویسی را در سر دارد. دغدغه دیگری که این روزها ذهنش را مشغول کرده جشن ولنتاین است. او دوست دارد معادل ایرانی این جشن را به همگان معرفی کند و در این راستا دنبال کسب اطلاعات درباره جشن هایی همچون سپندارمذگان است.

